

# زمینه‌های بحث فلسفی در مسیحیت<sup>۱</sup>

ویلیام. جی. وین راییت  
ترجمه عبدالرحیم سلیمانی

چکیده: روابط پیچیده مسیحیت و فلسفه را از سه زاویه می‌توان بررسی کرد: از طریق بررسی مسائلی که در مقابل فلسفه دین مسیحیت قرار دارد؛ از طریق بررسی تأثیر خداشناسی مسیحیت بر فلسفه غرب و تدابیر و راه‌حلهایی که برای حل مسائلی فراهم می‌کند که در آن سنت مطرح است؛ و از طریق بررسی نگرشهای دوگانه مسیحیت با فلسفه. در این مقاله از موضوع یاد شده سخن می‌رود.

## پیوند مسائل فلسفی با مسیحیت

خداشناسی مسیحیت مورد خاص استنباطات دینی عامتر است. این خداشناسی در کلی‌ترین سطح نمونه‌ای از «فرضیه دینی»<sup>۱</sup> ویلیام جیمز است:

۱. جهانی برتر وجود دارد؛

۲. اگر ما به آن معتقد باشیم و مطابق این اعتقاد عمل کنیم، وضعیت ما بهتر است؛

۳. همراهی با این جهان برتر «فرایندی است که در آن عمل واقعاً انجام می‌گیرد» و نتایج در جهان مرئی حاصل می‌شود.

※ مشخصات کتابشناختی اصل این نوشته چنین است:

Philip Quinn and Charles Taliaferro. *Blackwell Companions to Philosophy: A Companion to Philosophy of Religion*, (1997).

و از آنجا که این کتاب مجموعه مقالات است گاهی در این مقاله به مقالات دیگر ارجاع داده شده است.

1. religious hypothesis.

اما «جهان برتر» جیمز را می‌توان به شیوه‌های مختلفی چون قدرت یا نیروی غیر شخصی، خلأ، قانون کیهانی و مانند آن تفسیر کرد. خدا باوران (یعنی کسانی که به خدای شخصی معتقدند) از آن به خدا تعبیر می‌کنند؛ یعنی ذهنی که از همه چیز آگاه است و اراده‌ای که بر همه چیز قادر است و محبتی که حد ندارد. مسیحیان از دیگر خدا باوران در این جهت متمایزند که الوهیت را هم یک و هم سه می‌دانند، و در این جهت که آنها معتقدند خدا جهانیان را از طریق عیسای ناصری رهایی داده است. بسیاری از مشکلات فلسفی که آثار مکتوب آنها را با مسیحیت پیوند می‌دهند، مسائل همه جهان‌بینی‌های دینی هستند؛ مثلاً این که آیا فرضیه‌های دینی از نظر مابعدالطبیعی بی‌ارزش هستند و طبیعت‌گرایی کافی و وافی است یا نه؟ یا این که آیا زبان دینی از نظر معرفتی معنادار است یا نه؟ و (اگر معنادار است) چه نوع معنایی دارد؟ (به مقاله ۲۴، زبان دینی، مراجعه شود) یا این که آیا تجربه این «جهان بالاتر» واقعاً ممکن است یا نه؟ بقیه مشکلات، اغلب مسائلی هستند که برای انواع رایج خداشناسی مطرح هستند؛ مسائلی از قبیل اینکه آیا وجود خدا را می‌توان اثبات کرد یا نه؟ آیا قدرت مطلق (به مقاله ۲۸ مراجعه شود) و دیگر صفات الهی را می‌توان تعریف کرد یا نه و چگونه؟ آیا ویژگی‌هایی از قبیل بی‌زمانی (به مقاله ۳۲، ابدیت، مراجعه شود) با فعل الهی سازگارند یا نه؟ آیا معجزات (به مقاله ۴۶ مراجعه شود) ممکن یا محتمل‌اند یا نه؟ آیا علم پیشین خدا و اختیار انسان (به مقاله ۳۷ مراجعه شود) سازگارند یا نه؟ و مانند اینها.

مسئله شر، به ویژه برای خدا باوران، حاد است، چون آنها معتقدند که خدایی که از نظر اخلاقی کامل و از قدرت مطلقه برخوردار است، آگاهانه آن را اجازه می‌دهد (به مقاله ۵۰، مسئله شر، مراجعه شود). (به هر حال، یک صورت این مشکل، هر جهان‌بینی دینی را که عالم واقع را اساساً خوب می‌شمارد - چنان که اکثر جهان‌بینی‌های دینی این‌گونه‌اند - مورد حمله قرار می‌دهد.) مسائل دیگر بین مسیحیت و برخی از اشکال خدا باوری غیر مسیحی، و نه همه، مشترک است. نمونه آن، اصطکاک بین آموزه‌های قوی فیض، مانند آموزه‌هایی که در مسیحیت و آیین «شری ویشنوی»<sup>۱</sup> یا «شیوا سیدانتا»<sup>۲</sup> است، به چشم می‌خورد، و بین مسئولیت انسانی است. نمونه دیگر «فضاحت تبعیض»، یعنی تعارض نهفته بین آموزه‌های عدالت و محبت الهی، و این اعتقاد که نجات مبتنی است بر ارتباطی آگاهانه با اشخاص یا حوادث تاریخی که برای تعداد زیادی از مردم ناشناخته هستند (و بنابراین، ظاهراً دست نیافتنی هستند).

بنابراین، اکثر مسائل فلسفی که با خداشناسی مسیحیت به هم آمیخته است، مخصوص مسیحیت نیست. اما برخی این‌گونه‌اند. نمونه‌های واضح آن مشکلاتی هستند که با تثلیث، تجسد یا کفار، و گناه اولیه مرتبط‌اند (به مقاله ۶۶، تثلیث؛ مقاله ۶۷، تجسد؛ مقاله ۶۹، کفار، عادل

1. Sri Vaisnavism.

2. Siva Siddhanta.

خواندگی، و تقدیس؛ و مقاله ۶۸، گناه و گناه اولیه، مراجعه شود).

همچنین خداشناسی مسیحیت می‌تواند راه‌حلهایی بی‌نظیر برای پرداختن به مسائلی که در نظام‌های خداپاورانه یا دینی دیگر مشترک است، فراهم کند. برای مثال، مریلین آدامز اخیراً بحث کرده است که خداشناسی مسیحیت مواردی را برای پرداختن به مسئله شر فراهم می‌کند. بحث‌های درباره این موضوع نوعاً چنین فرض می‌کنند که نظام حقوق و تکالیف با همه فاعلهای عاقل مرتبط است، و این را فرض می‌گیرند که یک راه حل رضایتبخش برای این مسئله باید نشان دهد که شرور شرایط یا نتایج منطقی ضروری خیراتی‌اند که از نظر دینی خُشنی هستند؛ از قبیل لذت، معرفت یا دوستی. هر دو فرض مورد تردیدند. خدا به دلیل تعالی‌اش از شبکه حقوق و تکالیف خارج است. مضافاً این که خدا و پیوند با او نه تنها نسبت به خیرات دنیوی برتری دارند، بلکه خیرات دنیوی قابل مقایسه با خدا و پیوند با او نیستند.

بنابراین، «رؤیت سعیده»<sup>۱</sup> هر شر محدودی را که کسی بدان مبتلا شده است، می‌پوشاند. آدامز همچنین می‌گوید مسیحیانی که با وجود شر، عدالت خدا را قبول دارند، باید در پی لوازم خیراتی از قبیل شهادت مسیحی و مصائب مسیح باشند. رنج می‌تواند ابزاری باشد برای شرکت در مسیح<sup>۲</sup> و از این راه برای رنج کشیده، بینشی نسبت به حیات درونی خدا و اتصال با آن را فراهم کند. پیشنهاد اول آدامز در اختیار دیگر خداپاوران هم هست، اما پیشنهاد دوم او این‌گونه نیست.

فلاسفه مسیحی در قرون وسطی، همه این موضوعات را مورد توجه قرار داده‌اند. آنها از زمان دکارت به بعد خود را عمدتاً مقید به بحث از مسائل عام کرده‌اند. اما دو استثنا وجود دارد. از اوایل دهه ۱۹۸۰ فلاسفه تحلیلی مسیحی توجه خود را به موضوعات اختصاصی مسیحیت معطوف کرده‌اند. کتاب ریچارد سوثینبرن در باب کفاره، کتاب توماس موریس در باب تجسد، و مقالاتی که در کتاب «فلسفه و ایمان مسیحی» گردآوری شده‌اند، نمونه‌های مهمی هستند. استثنای قابل ذکر دیگر نوسازیهای فلسفی ایمان‌نل کانت، هگل از آموزه‌های خاص مسیحی از قبیل گناه اولیه و تثلیث است.

### خداشناسی مسیحی و فلسفه غرب

برخی از مورخان تاریخ اندیشه‌ها مدعی شده‌اند که مواجهه خداشناسی مسیحی با اندیشه یونانی، روند فلسفه غرب را عمیقاً تغییر داده است؛ مثلاً آنتین ژیلسون بحث کرده است که این اندیشه مسیحی که خدا مصداق قائم به ذات وجود است که آزادانه به مخلوقات فعلیت می‌بخشد، نتایج متحول‌کننده‌ای داشته است. از این پس خط فاصل اساسی هستی‌شناسانه بین وحدت و کثرت، یا بین مجرد و مادی - آن‌گونه که در مکاتب افلاطون، ارسطو و فلوطین بود - نبود، بلکه بین خدایی

1. beatific vision.
2. participating in christ.

که ضروری الوجود است، از یک سو، و مخلوق (که در نتیجه ممکن است) از سوی دیگر، بود. (به مقاله ۳۹، آفرینش و ابقا، مراجعه شود).

در نتیجه، فلسفه مجبور شد تمایز آشکاری بین بودن یک شیء و نوع خاصی از شیء بودن آن، یعنی بین وجودش و ماهیتش یا ذاتش، ترسیم کند. فلسفه دیگر خود را همراه با یونانیان محدود به این سؤال نمی کرد که «نظم جهان چگونه است و علت نظم آن چیست؟» (به مقاله ۸، الهیات فلسفی باستان، مراجعه شود). بلکه این را نیز می پرسید که «چرا به جای علم، اصلاً جهانی وجود دارد؟». وجود اشیا، علاوه بر نظمشان، مسئله شد. دیگر مورخان اظهار می دارند که این موضوعات پیامدهای بیشتری داشت. اریک ماسکال به تبع گفته های ا. بی. فوستر و ای. ان. وایتهد، اظهار داشته است که خداشناسی مسیحی فضایی مابعدالطبیعی ایجاد کرد که در آن علم جدید ممکن گشت. از آن جا که خدای مسیحیت خدای عقل و نظم است، هر جهانی که او خلق کند، نشان دهنده طرح و نظم است. اما از آن جا که او آزادانه جهان را می آفریند، نظم جهان ممکن خواهد بود. پس ساختارهای جهان را نمی توان باقیاس عقلی دریافت، بلکه باید با مشاهده و آزمایش کشف کرد. دیگران مدعی شده اند که تقدس زدایی<sup>۱</sup> خداشناسی مسیحیت از طبیعت به تبیین این امر کمک می کند که علوم جدید در غرب، و نه در جای دیگر، پدید آمده خداشناسی مسیحیت اظهار می دارد که هیچ چیز ممکنی ذاتاً مقدس نیست. امکنه (سینا، اورشلیم)، اشخاص (انبیا، کشیشها، پادشاهان تدهین شده الهی)، مصنوعات (کشتی نوح)، و مانند آن، ذاتاً مقدس نیستند؛ هر تقدسی که آنها دارند عرضی است؛ یعنی خدا به آنها از بیرون ارزانی داشته است. طبیعت دیگر الهی به حساب نمی آید؛ و در نتیجه، به موضوع مناسبی برای دخل و تصرف و مشاهده همراه با بی تفاوتی تبدیل می شود.

هر چند این مدعیات ممکن است به حقایق مهمی اشاره داشته باشند، اما در آنها مبالغه می شود. مفهومی از خدا که مورد بحث است، ویژه مسیحیت نیست، چون مسلمانان و یهودیان هم در آن سهیم هستند. تقدس زدایی از طبیعت هم پدیده ای صرفاً غربی نیست. (این در فرقه هینه یانه بودایی هم هست). همچنین این که نظام مخلوق ممکن است، نتیجه حداقل یکی از اشکال عمده خداشناسی هندی، یعنی مکتب «ویشیشت ادویته و دانته»<sup>۲</sup> از رامانوجا (۱۰۱۷ - ۱۱۳۷) است. شالوده «مادی» (Prakritic) جهان ضرورتاً وجود دارد (چون جهان چه به صورت پنهان و چه به صورت آشکارش بدن خداست)، اما عالم محسوس یا جهان آشکار وجودش ضروری نیست. خدا آزاد است که آن را خلق کند یا نکند (یعنی او آزاد است که جهان را از حالت مخفی به حالت ظهور، در آورد یا نیاورد)، و به آن هر نظامی که می خواهد ببخشد.

خداشناسی مسیحیت ظاهراً عامل اصلی اهمیت مسئله اراده آزاد در فلسفه غرب است. در

1. desacralization.

2. Visistadvaita Vedanta.

روانشناسی فلسفی افلاطون و ارسطو چیزی که دقیقاً منطبق بر اراده باشد وجود ندارد. اگوستین نخستین کسی بود که به صورت واضح تشخیص داد که برخی کاستیهای اخلاقی را نمی‌توان به صورت موجهی به نقص عقل یا میل نسبت داد؛ او اینها را به سوء استفاده از اراده نسبت داد. و باز در حالی که بحث ارسطو از عمل ارادی و غیرارادی کاملاً دقیق است، او به صورت واضح سؤال نمی‌کند که آیا آزادی در انسان و مسئولیت اخلاقی با تعیین علی جهان سازگار است یا نه.

تأکید خداشناسی مسیحیت بر اراده، احساس شدید مسئولیت اخلاقی انسان و آگاهی روشن از سلطه خدا و عمومیت علیت، این مسئله را حاد کرد. آثاری از قبیل کتاب اگوستین «در باب انتخاب آزادانه اراده» و نوشته‌های او بر ضد پلاجیوس، و کتاب آنسلم، «در باب آزادی اختیار» و «سقوط شیطان» و کتاب جانانان ادواردز، «آزادی اراده»، موضوعاتی را طرح می‌کنند که در فلسفه قدیم مستقیماً مورد توجه قرار نگرفته‌اند؛ و آنها را با چنان دقت و جامعیتی مورد بحث قرار می‌دهند که در همتهای هندی آنها به چشم نمی‌خورد. (فلسفه هند رابطه این موضوعات را با آموزه‌های کار ما و عمل علی مسلط خدا بررسی می‌کند. اما این مباحث مختصر و نسبتاً غیر دقیق‌اند؛ مثلاً رامانوجا استدلال می‌کند که سلطه علی خدا حفظ می‌شود، چون خدا پشیمان و وجودی فاعلان مختار است؛ و چون او از اعمال مختارانه آنها «رضایت دارد»؛ یعنی اجازه تحقق به آنها می‌دهد. بدین سان رامانوجا تضاد بین آزادی انسان و سلطه علی خدا را با محدود کردن گستره سلطه علی خدا حل می‌کند. این از بین بردن مسئله است، نه حل آن.

می‌توان گفت که هم تفکیک‌هایی که در بحثهای غیردینی درباره مسئله اراده آزاد انجام شده و هم اقداماتی که در آن بحثها به عمل آمده، و هم اهمیتی که به این مسئله داده شده، ریشه اصلی شان در این بحثهای الهیاتی است.

برخی از فلاسفه مسیحی معتقدند که منابع فلسفه مسیحی را می‌توان برای حل یا روشن سازی مسائلی فلسفی که مستقل از خداشناسی مطرح‌اند، به کار برد. دو مثال کافی است:

مثال نخست: اگر قوانین طبیعی غیر از پیوستگیهای همیشگی نباشند، (چنان که دیوید هیوم گمان می‌کرد) شرطیه‌های خلاف واقع را تأیید نمی‌کنند. این که کبریت زدن همیشه مشتعل شدن آن را در پی دارد، مستلزم این نیست که اگر کبریتی در یک اوضاع و احوال واقع نشده‌ای هم زده می‌شد، مشتعل می‌شد، چون پیوستگی می‌تواند تصادفی باشد. یقیناً اگر قوانین طبیعت حقایق ضروری بودند، شرطیه‌های خلاف واقع را هم تأیید می‌کردند، اما این گونه نیستند. آنچه لازم است، تفسیری از قوانین طبیعی است که هم ویژگی شرطی و هم امکانی بودن آنها را ملحوظ دارد. جانانان ادواردز قوانین طبیعت را ظهور رابطه مقاصد ثابت خدا با جهان طبیعت و شرح سنت همیشگی خدا به حساب می‌آورد. دل راتزچ اخیراً استدلال کرده است که دیدگاهی از این دست می‌تواند تفسیر کاملتری از ویژگی شرطی قوانین طبیعی ارائه دهد تا بدیل‌های غیر خداشناسانه آنها. مثال دوم: فلاسفه دیگر مدعی شده‌اند که تنها خداشناسی می‌تواند عینی بودن و الزام آور بودن

ارزش اخلاقی را به صورت کافی توجیه کند. (به مقاله ۴۴، بحثهای اخلاقی، و مقاله ۵۷، اخلاقیات مورد دستور خدا، مراجعه شود). فرض کنید خدا خودش معیار خوبی اخلاقی باشد، یا ارزشهای اخلاقی مفاد ضروری فعالیت ذهنی خدا باشند، و ویژگی الزامی بودن یک عمل در دستور خدا نسبت به آنها نهفته باشد، در این صورت، واقعیت‌های اخلاقی عینی خواهند بود؛ به این معنا که ساخته انسان نیستند. اگر خدا ضرورتاً وجود دارد، پس (بنابر دو دیدگاه نخست) حقایق اخلاقی ضروری هستند. اگر خدا ضرورتاً وجود دارد، و ضرورتاً دستور می‌دهد که (مثلاً) ما راست بگوییم، پس راستگویی بنابر دیدگاه سوم نیز ضرورتاً الزامی می‌شود. دیدگاه‌هایی از این دست می‌توانند کارکرد بهتری نیز داشته باشند؛ و آن این که دو دریافت به ظاهر متناقض را همساز کنند: این که ارزشهای اخلاقی در ذهن وجود دارند، و این که اخلاق نمی‌تواند اطاعت ما را طلب کند، مگر این که واقعیتی عمیق را دربارهٔ عالم واقع بیان کند. اما این راه‌حلهای برای مسائل گسترده‌تر فلسفه هر قدر ارزش داشته باشند، اما ویژهٔ مسیحیت نیستند، چون در دسترس دیگر خداشناسان نیز هستند.

### نگرش مسیحیت به فلسفه

نگرش مسیحیت به فلسفه دو گانه بوده است. رشته‌ای از سنت آشکارا دشمن آن است. چهرهٔ مؤثر این رشته تر تولیان (۱۵۵ - ۲۲۲) است.

تر تولیان انکار نمی‌کند که نوشته‌های فلاسفه حقیقی را در بردارند. نیز منکر این نیست که خدا را می‌توان (به صورت ناقص) بدون کمک وحی درک کرد، چون او را از آثارش، و نیز به وسیلهٔ شهادت باطنی نفوس ما، می‌توان شناخت. با این حال، فلسفه پذیرفته نشده است. «آتن در واقع چه کاری با اورشلیم دارد؟ چه ارتباطی بین آکادمی و کلیسا وجود دارد؟ بین بدعتگذاران و مسیحیان چه توافقی وجود دارد؟ تعالیم ما از ایوان سلیمان می‌آید که خود تعلیم داده است که خدا را باید در سادگی قلب جست و جو کرد. همهٔ تلاشهایی را که در راه ایجاد مسیحیتی رنگارنگ صورت می‌گیرد و مرکب از عناصر رواقی و افلاطونی و جدلی می‌شود، رها کنید. ما که مسیح را داریم به جر و بحثهای کنجکاوانه نیاز نداریم؛ و با وجود بهره‌مندی از انجیل، نیازی به تحقیق نداریم.»<sup>۱</sup>

اعتراض تر تولیان سه جهت دارد: نخست این که نتیجهٔ ورود فلسفه میان مسیحیت بدعت بوده است. دوم این که مؤسس مکاتب فلسفه انسانها بوده‌اند؛ در حالی که مکتب انجیل به دست خدا بنیان نهاده شده است. مسیحیت آموزه‌ای وحیانی است که اطاعت و سرسپردگی را طلب می‌کند. در مقابل، فلسفه بر خرد آدمی استوار است و تجلی خودخواهی و عقل خطاپذیر و منحرف است. و سرانجام (که از همه دقیقتر است) این که اسرار ایمان، عقل را دفع می‌کنند. «پسر خدا مرد؛ به این حتماً باید ایمان آورد، چون بی‌معنی و پوچ است. و او دفن شد و دوباره برخاست؛ این واقعیت



یقینی است، چون غیر ممکن است.<sup>۱</sup> فلسفه مسیحی تعبیری متنافی الاجزاء است، چون حقایق مسیحیت برای عقل حل ناشدنی هستند.

تر تولیان به هیچ وجه تنها نیست. در قرون وسطای مسیحی، برنار اهل کلروو (۱۰۹۰-۱۱۵۳) ادعا می کرد که بهتر است کسانی که خود را فیلسوف می خوانند، بندگان کنجکاوی و غرور خوانده شوند. معلم واقعی روح القدس است؛ و کسانی که به وسیله او تعلیم یافته اند، می توانند «همراه سراینده مزامیر (مزمور ۱۱۹: ۹۹) بگویند از جمیع معلمان خود فهیمتر شدم.» برنار در تفسیر این متن اظهار می دارد که: ای برادر من! چرا چنین مباحثات می کنی؟ آیا برای این است که استدلالات افلاطون و موشکافیهای ارسطو را فهمیده ای یا تلاش کرده ای که بفهمی؟ خدا نکند! تو جواب می دهی ای خدا! این برای این است که من در پی فرمانهای تو هستم.<sup>۲</sup> این نگرش ادامه یافت، و مخصوصاً در میان مصلحان پروتستان و ایمان گرایان شکاک قرون شانزدهم و هفدهم برجسته شد. (به مقاله ۴۸، ایمان گرایی، مراجعه کنید).

نگرش دیگر درباره فلسفه، که به همین اندازه مهم است و نهایتاً گسترش بیشتری یافت، از ژوستین شهید (۱۰۵-۱۶۵)، کلمنت اسکندرانی (۱۵۰-۲۱۵)، و اریجن (۱۸۵-۲۵۴) است که فلسفه رازمینه ساز انجیل (بشارت) می داند؛ مثلاً به گفته کلمنت، فلسفه به مثابه آموزگاری است که فکر یونانی را به مسیح منتقل کرد؛ چنان که تورات فکر عبرانی را.<sup>۳</sup>

این نگرش مثبت به فلسفه به دو طریق تأیید می شد: یکی فرضیه «استقراض» بود: حقایق که در فلسفه یونان وجود دارد، در نهایت از موسی و انبیای بنی اسرائیل گرفته شده اند. دیگری نظریه لوگوس بود؛ همه انسانها در لوگوس، یعنی کلمه یا حکمت ازلی خدا، که در عیسی مسیح متجسد شد، سهیم هستند. بدین سان، نویسندگان یونانی، به گفته ژوستین، قادر بوده اند حقایق را از طریق کاشتن بذر کلمه، که در آنها نهاده شده بود، به صورت مبهمی درک کنند. از آن جا که «مسیح کلمه الهی است که در آن همه نژادهای انسانی سهیم هستند... کسانی که خردمندانه زندگی کرده اند، مسیحی هستند؛ هر چند ملحد تلقی شده باشند؛ چنان که در میان یونانیان افرادی از قبیل سقراط، هراکلیطوس این گونه بوده اند.<sup>۴</sup>

کلمنت و اریجن، هر دو معتقد بودند که لوگوس نمونه اولیه ای است که خرد انسانی از آن رونوشت شده است، اما این شایان ذکر است که در حالی که این آموزه ها ارزیابی مثبتی را از فلسفه یونان ممکن می سازند، مستلزم فروتر بودن فلسفه نسبت به وحی نیز هستند. فرضیه استقراض مستلزم این است که حقایق که در فلسفه یافت می شود، پراکنده و آمیخته با خطا هستند؛ حجیت و

۱. همان، ص ۵۳۵.

۲. اتین ژیلستون در کتاب «عقل و وحی در قرون وسطی»، ص ۱۲-۱۳.

۳. رابرتز و دونالدسون در کتاب «The Ante-nicene Fathers»، ۳۰۵/۲.

۴. همان، ۱۷۸/۱، ۱۹۳.

وثاقت آنها وابسته به منشا آنهاست. حقیقت را تنها در متون مقدس، به طور کامل و تحریف نشده، می توان یافت. نظریه لوگوس مستلزم این است که مسیحیان برتر از فلسفه هستند، چون، به گفته ژوستین، مسیحیان «نه بر طبق بخشی از کلمه که (در میان انسانها) پخش شده، بلکه با شناخت و تعمق درباره کل کلمه الهی، که مسیح است، زندگی می کنند»<sup>۱</sup>

حتی اگر چنین باشد، فلسفه صرفاً زمینه ساز و مقدمه ای برای انجیل نیست. کلمنت و اریجن هر دو معتقدند که سعادت ما در شناخت یا درک آن خیر مطلق نهفته است؛ و فلسفه را می توان برای عمق بخشیدن به درکمان از حقایقی به کار گرفت که در کتاب مقدس، که در آن خیر مطلق خود را آشکار می کند، آمده است. بحث مؤثر درباره این موضوع، بحث آگوستین است.

وحی راهنمایی ایمن تر و یقینی تر از فلسفه به سوی حقیقت است. هر حقیقتی درباره خدا، که در فلسفه تعلیم داده می شود، در کتاب مقدس نیز یافت می شود؛ و در آن آمیخته با خطا نیست و با حقایق دیگر تقویت می شود. اما عقل و فلسفه را نباید تحقیر کرد. عقل برای درک اموری که برای اعتقاد پیشنهاد می شود و نیز باور کردنی گردانیدن ادعاهای حجیت سخنگوی الهی، لازم است. و زمانی که ایمان به دست آمد، باز نباید عقل را کنار گذاشت. «حاشا که خدا از آن استعدادی که او ما را با آن برتر از همه موجودات زنده دیگر قرار داده، متنفر باشد. بنابراین، اگر ما دلیلی را برای باور خویش نپذیریم و آن را جست و جو نکنیم، نباید باور کنیم...»<sup>۲</sup>

بنابراین، مسیحی بالغ، عقل و بینش فلسفی را به کار می برد تا (به اندازه ممکن) آنچه را باور دارد، بفهمد. اما ایمان پیش شرط موفقیت این اقدام است. چون پاره ای از چیزها باید ابتدائاً مورد اعتقاد باشند تا قابل فهم شوند. بنابراین، آن پیامبر با دلیل می گوید: «اگر تو اعتقاد نداشته باشی، نخواهی فهمید»<sup>۳</sup> آگوستین در این فقره اصولاً «اسرار» مسیحیت (تثلیث، تجسد و مانند آن) را در نظر دارد. اما با این حال او به وضوح معتقد است که برای درک مناسبی از خداوند، ایمان کامل لازم است. (اما برای دستیابی به برخی از حقایق درباره خدا به ایمان نیاز نیست. افلاطونیان ایمان ندارند، اما نه تنها وجود خدا و جاودانگی روح را تصدیق می کنند، بلکه این را نیز تصدیق می کنند که لوگوس یا کلمه از خدا متولد شده و همه چیز به وسیله او به وجود آمده است.)

نگرش آگوستین به فلسفه به وسیله آنسلم تکرار شد و قرون وسطای مسیحیت را فرا گرفت. نگرشهای جدید مسیحی درباره فلسفه، روی هم رفته روایتهای مختلفی اند از آن نگرشهایی که در اصل به وسیله ترتولیان و آگوستین بیان شد.

بررسی دقیقتر نشان می دهد که این دو دیدگاه همیشه به آن شدت که در نگاه نخست به نظر می رسد، مخالف هم نیستند. برای مثال، نگرشهایی را که متکلمان پیوریتن از یک سو، و افلاطونیان

۱. همان، ص ۱۹۱.

۲. گوستین در «Letters»، ۳۰۲/۲.

۳. همان.



کمبریج از سوی دیگر، درباره عقل داشته‌اند در نظر بگیرید؛ افلاطونیان کمبریج با «جزم‌گرایی» و تعصب تنگ‌نظرانه پیوریتنها مخالف بودند.

پیوریتنها، که کالونیسیتهای واقعی بودند، معتقد بودند که عقل برای «امور مدنی و انسانی» شایستگی دارد، اما برای امور الهی شایستگی ندارد. با هبوط، «همه قدرت اندیشه بالاترین و شریفترین بخش نفس، که ما آن را ذهن می‌نامیم... به صورت طبیعی و ریشه‌ای تباه گردید و از هرگونه نور الهی یکسره تهی شد.»<sup>۱</sup>

بنابراین، فرانسیس کوارلز توصیه می‌کند: «هنگام تفکر در باب اسرار الهی، قلب خود را خاضع و افکار خویش را مقدس گردان: فلسفه از این که رد شود شرمسار نشود؛ و منطقی از این که مغلوب شود شرمنده نشود... بهترین راه برای این که آفتاب را ببینی این است که شمع (عقل) خود را خاموش کنی.»<sup>۲</sup> افلاطونیان کمبریج، ساز بسیار متفاوتی کوک می‌کردند. «عقل حاکم الهی زندگی انسان است؛ آن همان صدای خداست.»<sup>۳</sup> به گفته جان اسمیت، عقل «نوری است که از مبدأ و پدر نورها جاری است.» عقل به انسان عطا شده «تا او را قادر سازد که خودش همه آن اندیشه‌های در باب خدا را که شالوده واقعی عشق به خدا و اطاعت از او و سرسپردگی به او هستند، فراهم سازد...»<sup>۴</sup> کتاب مقدس فقط همان چیزی را که عقل سلیم تشخیص می‌دهد، تقویت می‌کند و روشن می‌سازد.

اما هیچ یک از این دو موضع به این درجه از افراط که این گزارش القا می‌کند، نیست. بسیاری از حملات شدید پیوریتنها علیه عقل، بیانگر تأکیدهای پیوریتنیسم بر تجربه است، نه بیانگر این اعتقاد که درک «نظری» عقل از دین بلااستثنا خطاست. به گفته آرتور دنت، «دانش انسان فرومایه مانند دانشی است که یک عالم جغرافیای ریاضی درباره زمین و همه امکنه آن دارد، که فقط یک مفهوم کلی و درک نظری از آنهاست. اما دانش انسان برگزیده مانند دانش جهانگردی است که از روی تجربه و احساس سخن می‌گوید و در آن جاها بوده و آن جاها را دیده است...»<sup>۵</sup>

پیوریتنها بر این نیز تأکید کرده‌اند که کلام خدا ذاتاً عقلانی است. «خورشید همیشه آشکار است»، هر چند ما از دیدن آن محرومیم، یا برای این که «از چشمان خود می‌خواهیم که به آن نظر افکنند» یا برای این که «چنان ابر آن را پوشانیده که مانع دید ماست...»<sup>۶</sup> مضافاً این که لطف الهی می‌تواند نابینایی ما را معالجه کند و ابرها را برطرف کند. عقل دوباره متولد شده می‌تواند کتاب مقدس را آشکار کند و از ایمان دفاع نماید.

۱. مورگان در کتاب «Godly Learning»، ص ۴۷۰، از رابرت بالتون نقل می‌کند.

۲. پاتریز در کتاب «The Cambridge Platonists»، ص ۹.

۳. پاپویک در کتاب «The Cambridge Platonists: A study»، ص ۲۳، از بنیامین ویکوت نقل می‌کند.

۴. اسمیت در کتاب «Select Discourses»، ص ۳۸۲.

۵. مورگان در کتاب «Godly Learning...»، ص ۵۹.

۶. همان، ص ۵۵، از ریچارد برنارد نقل می‌کند.

بنابراین، متکلمان پیوریتن عملاً ارزش ابزاری بالایی برای عقل و دانش بشری قائل بودند. به گفته جان رینولدز، «ممکن است برای مسیحیان مشروع باشد که از فلاسفه و کتابهای علوم غیردینی استفاده کنند، به شرط این که هر چه را در آنها سودمند و مفید بیابند، به آموزه مسیحیت برگردانند و از کنار همه فضولات زاید... بگذرند.»<sup>۱</sup> حتی پیوریتن تندروی مانند جان پتری، می توانست تأکید کند که «خداوند معمولاً [درک کاملی از کلمه را]... بدون شناخت ادبیات و علوم انسانی عطا نمی کند؛ به ویژه علوم چون خطابه و منطق و زبان عربی و یونانی در واقع، منطق چنان مهم بود که مبلغ مسیحی، جان الیوت، رساله‌ای در باب منطق را به زبان الگان کین<sup>۲</sup> ترجمه کرد «تا سرخ پوستن را با دانش قواعد عقل آشنا گرداند.»<sup>۳</sup>

باید تمجید افلاطونیان کمبریج از عقل را نیز این گونه مورد جرح و تعدیل قرار داد. به علت هبوط، عقل «فقط خطی قدیمی است با نقاط دست‌وپاشکسته و حروف کهنه شده.» تصویری است که «جمال و جلالش، درخشندگی رنگهایش... و ملاحظه و تناسبهایش... را از دست داده است.»<sup>۴</sup> «در نتیجه، اکنون یاری خداوند لازم است و خدا آن را فراهم کرده است. نه تنها ظهور خارجی اراده الهی برای انسانها [کتاب مقدس] وجود دارد، بلکه انطباق باطنی آن بر عقل و روح آنان نیز در کار است... ما نمی توانیم امور الهی را ببینیم، مگر در پرتو یک نور الهی...»<sup>۵</sup> در واقع، عقل سلیم برای تشخیص امور الهی کافی است، اما عقل سلیم عقل تطهیر شده است. هنری مور نماینده همه افلاطونیان کمبریج است، وقتی می گوید: «الهام الهی (عقل) شنیده شدنی نیست، مگر در هیكل مقدس او، یعنی در یک انسان نیک و مقدس، که کاملاً در روح و نفس و بدن تطهیر شده باشد.»<sup>۶</sup> نزاع میان پیوریتنها و افلاطونیان کمبریج، نمونه نزاعهای مشابهی است که در تاریخ مسیحیت سنتی رخ داده است. حمله‌های علیه استفاده از عقل و فلسفه به ندرت بی حد و مرز است. (خود تر تولیان به شدت تحت تأثیر رواقیگری قرار داشت.) از سوی دیگر، عقلی که تحسین می شود، آن چیزی است که در قرن هفدهم «عقل سلیم» خوانده می شد؛ یعنی عقلی که از نور الهی خبر می گیرد و تجلی قلبی آراسته است. دیدگاههای معارض در باب ارتباط میان ایمان و عقل یا فلسفه در مسیحیت سنتی، بیشتر تأکیدهای متفاوت اند تا مخالفت آشکار.

۱. همان، ص ۱۱۳.

۲. همان، ص ۱۰۹.

۳. میلر در کتاب «The New England Mind»، ص ۱۱۴.

4. Powicke 1970 [1926], p.30.

۵. اسمیت در کتاب «Select Dislouts»، ص ۳۸۴.

۶. مور در کتاب «A Collection of Several Piloso Phicol Writinys»، ۸/۱.